

شماره ۴۸
آذر ۱۳۹۰
سال پنجم - دوره ی دوم

میلیتانت



نشریه گرایش مارکسیستهای انقلابی ایران

در این شماره:

حمله احتمالی آمریکا به ایران

صفحه ۲

انتشار نرخ بیکاری

صفحه ۴

سوانح ناشی از کار در ایران

صفحه ۶

آنارشیزم

صفحه ۹

قربانیان ناپیدای زلزله وان

صفحه ۱۵

زلزله وان: شووینیسیم یا همبستگی

صفحه ۱۶

بیانیه انجمن همبستگی بین المللی
کارگری درباره زلزله وان

صفحه ۱۷

بریتانیا: اعتصاب بخش عمومی

صفحه ۱۸

بزرگترین اعتصاب عمومی بریتانیا

صفحه ۱۹

بحث آزاد: حزب و مسأله
سانترالیزم دمکراتیک

صفحه ۱۴



زنده باد حزب پیشتاز انقلابی

حزب و مسأله سانترالیزم دموکراتیک

صفحه ۱۱

در مورد حمله احتمالی آمریکا به ایران

مصاحبه با رفیق مازیار رازی

و در نتیجه چانه زنی ادامه یافته است. بدیهی است که هر چانه زنی حامل نوعی "جنگ" نیز می باشد. اما این یک جنگ نظامی نیست؛ بلکه یک "جنگ سرد" است. اقدامی که فشارها را برای گرفتن امتیازات بیشتر در معاملات و توافقات افزایش می دهد.

میلیتانت: آیا می توانید نمونه هایی از این "جنگ سرد" ارائه بدهید؟

مازیار رازی: همانند جنگ سرد میان شوروی و آمریکا در سال های پیش از فروپاشی شوروی؛ "جنگ سرد" میان دول ایران و آمریکا نیز شامل عوارض مشابهی است. به قتل رساندن مهره های طرفین بدون اعتراف به آن و توطئه و لطمه زنی به یکدیگر. این اقدامات از مشخصات جنگ سرد میان دولت ایران (متحدان آن نظیر حزب الله) و دولت آمریکا (و متحد اصلی آن اسرائیل) است، که نقداً سالهاست که آغاز گشته است.



میلیتانت: رفیق مازیار، تهدیدات نظامی اخیر اسرائیل علیه مراکز هسته ای ایران به یکی از موضوعات روز در سطح جهانی و به ویژه میان نیروهای اپوزیسیون مبدل شده است. آیا شما تصور می کنید که این تهدیدات از سوی اسرائیل جدی است؟

برای نمونه، چند روز پیش انفجار یکی از پادگان های سپاه پاسداران در بید گنه نزدیک کرج، یکی از این اقدامات دوره "جنگ سرد" میان دول آمریکا و اسرائیل با دولت ایران است. سال پیش نیز انفجار مشابهی در تأسیسات شهاب در جنوب غربی ایران رخ داد. همچنین ترور مسعود علی محمدی، استاد فیزیک دانشگاه تهران، بخشی از همین "جنگ سرد" است. از سوی دیگر از جانب رژیم ایران نیز عملیات تروریستی مشابهی در کشورهای دیگر مانند طرح اخیر به قتل رساندن دیپلمات عربستان سعودی در آمریکا، صورت گرفته است. همچنین، مجید شهریاری و فریدون عباسی دوانی، استادان فیزیک دانشگاه شهید بهشتی تهران روز ۸ آذر ۱۳۸۹ توسط مهاجمان موتورسوار و از طریق اتصال بمب به بدنه خودروهایشان مورد سوء قصد قرار گرفتند. این حملات به کشته شدن آقای شهریاری و جراحت آقای عباسی دوانی و همسران این دو انجامید.

مازیار رازی: به اعتقاد من تهدیدات اخیر اسرائیل بیشتر جنبه تبلیغاتی و روانی دارد تا یک تهدید جدی برای حمله نظامی به مراکز هسته ای ایران. بدیهی است که چنان چه اسرائیل قصد یک حمله نظامی را می داشت، آن را علناً اعلام نمی کرد و صرفاً آن را به مورد اجرا قرار می داد. همان طور که چند سال پیش حمله به مرکز اتمی سوریه و پیش از آن عراق را انجام داد. باید توجه داشت که عدم حمله نظامی و یا عدم توفیق در مذاکرات هسته ای میان دول غربی و جمهوری اسلامی الزاماً به مفهوم آغاز جنگ با دول غربی و یا تهاجم نظامی به ایران نمی باشد. در واقع سیاست ایران و دول غربی (به ویژه ایالات متحده آمریکا) تفاوت کیفی ای در طی سال های گذشته نداشته است. دولت آمریکا و غرب به علت نداشتن یک بديل واقعی برای جایگزینی نظام کنونی، در صدد از میان برداشتن دولت احمدی نژاد نمی باشند. درست برعکس آن ها خواهان رسیدن به توافق و تفاهم با رژیم ایران هستند. البته هر یک برای گرفتن امتیازات بیشتر تلاش کرده

پیش از آن نیز، دستگیری برخی از کارمندان سازمان انرژی اتمی در سال ۱۳۸۴، اعلام متلاشی شدن شبکه جاسوسی اسرائیل توسط سرلشکر محمدعلی جعفری، فرمانده سپاه پاسداران ایران در سال ۱۳۸۷ و غیره، نشانه هایی از این رویارویی است. اواسط بهمن ۱۳۸۵ روزنامه های رسمی ایران اعلام کردند که یکی از دانشمندان اصلی برنامه هسته ای ایران؛ اردشیر حسن پور؛ به طور مشکوکی "مسموم"

قابل ذکر است که سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری "شاهنشاهی" در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های "معتدل"، "اصلاح طلب" در درون هیئت حاکمه و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آن چه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن را همواره به تعویق می انداخت، نا هماهنگی جناح "اصولگرا" با دیگر جناح ها بود. با تقویت سیاسی اقتدارگرایان و سرکوب اعتراضات مردمی دو سال پیش و کاهش نفوذ "اصلاح طلبان"، این سد اساسی از سر راه کنار رفت. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند.

میلیتانت: شما می گوید که دول غربی "اصول گرایان" را به "اصلاح طلبان" ترجیح می دهند؟

مازیار رازی: نه الزاماً، آن ها تلاش کرده و می کنند که اصلاح طلبان بر مصدر قدرت قرار گیرند، زیرا تمایلات بیشتری به غرب داشته و توافقات با سهولت بیشتری پیش می رود. اما در نهایت؛ بدیهی است که دول امپریالیستی برای سرمایه گذاری در ایران و چپاول منابع نفتی و استفاده از نیروی کار ارزان؛ برایشان تفاوتی نمی کند که کدام یک از باندهای حکومتی در قدرت باشد، تا مادامی که منافع آن ها تضمین گردد. با روی کار آمدن احمدی نژاد و تحریکات وی این روند کند شد. اما؛ «اصلاح طلبان نشان دادند که قادر به سازماندهی مردم و مقابله با اصول گرایان نیستند».

از سوی دیگر، پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق و افغانستان تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرده است و یک حمله نظامی توسط آمریکا و متحدانش نمی تواند در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در افغانستان (و عراق) باقی بماند و باندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد.

در واقع می توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیزم آمریکا تغییر کرده است. اقدامات ضد امپریالیستی در آمریکای لاتین: پیروزی چاوز در ونزوئلا و

شده است. این خبر توسط شبکه اطلاعاتی "استراتفور" و سپس "سندی تایمز" لندن همان هفته به عنوان یک قتل عامدانه توسط "موساد" و ماموران اطلاعاتی اسرائیل؛ طرح گشت.

البته باید توجه شود که این قبیل عملیات از سوی موساد در کشورهای دیگر نیز رخ داده است. در سال ۱۹۹۰ دانشمند کانادایی، "جرالد بوول" سازنده "سوپر توپ" صدام حسین که با هدف بمباران اسرائیل طراحی شده بود؛ توسط موساد کشته شد. فوریه ۱۹۹۲ ماموران اطلاعاتی اسرائیل عباس موسوی رهبر حزب الله را کشتند. درست یکماه پس از این واقعه سفارت اسرائیل در بوینس آیرس (آرژانتین) بمب گذاری شد. ژوئیه ۱۹۹۴ نیروهای ضربت اسرائیلی چند تن از اعضای حزب الله را در یکی از مقرهای تعلیمات نظامی شان به قتل رساندند. ۸ روز پس از این واقعه تهاجمی علیه مرکز یهودیان در بوینس آیرس و سفارت اسرائیل و مرکز یهودیان در لندن صورت گرفت. مارس ۱۹۹۵ وزارت اطلاعات دولت ایران در واکنش به قتل یکی از اعضایش؛ به کنسولگری آمریکا در کراچی پاکستان حمله کرد و دو تن از آمریکائیان کشته شدند.

بدیهی است زمانی که خامنه ای در نطق خود می گوید: پاسخ حمله هر دولتی به ایران را با مشتی بر صورت آن ها خواهد داد و یا این که "... دشمنان خوب می دانند که هرگونه تعرض، عکس العمل همه جانبه ملت ایران را نسبت به متعرضان و منافع آنها در همه نقاط جهان به دنبال خواهد داشت"، منظورش این نوع عملیات است و نه الزاماً جنگ تمام عیار در مقابل ارتش آمریکا.

میلیتانت: توضیح دهید چرا دول غربی وارد "جنگ سرد" با رژیم می شوند؟

مازیار رازی: علت اصلی این جنگ سرد و جدل های هسته ای بین دولت احمدی نژاد و دول غربی ریشه در بحران اقتصادی ایران در سه دهه پیش دارد. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی بیش از دو دهه، اقتصاد ایران را چنان دگرگون کرد که دولت خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک و روال جهت گیری به غرب را آغاز کرد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۱ چراغ سبز را به دول غربی برای سرمایه گذاری در ایران نشان داد.

انتشار "نرخ بیکاری" پس از یک و سال نیم!

کیوان نوفرستی



مرکز ملی آمار ایران نهایتاً پس از حدود یک سال و نیم، سکوت خود را شکست و به انتشار داده های بیکاری و اشتغال در تابستان سال جاری دست زد که البته این اقدام خود به تنهایی قابل تأمل است.

گزارش مزبور که زیر عنوان "چکیده نتایج طرح آمارگیری نیروی کار: تابستان ۱۳۹۰" منتشر شده است نشان می دهد که نرخ بیکاری کل کشور با کاهش از ۱۳,۶ درصد در تابستان ۱۳۸۹ به ۱۲,۳ درصد در بهار ۹۰، نهایتاً به ۱۱,۱ درصد در تابستان سال جاری رسیده است.

هرچند به روال سالیان گذشته، آمار ارائه شده به شکل خوشبینانه ای روند بازار نابسامان نیروی کار کشور را به نمایش گذاشته است، ولی به هر حال این موضوع واقعیت موجود را تغییر نمی دهد.

پیش از هر چیز، نگاه به تعاریف "شاغل" و "بیکار" به خوبی بی پایگی داده های ارائه شده را نشان می دهد. طبق این گزارش، "تمام افراد ۱۰ ساله و بیش تر که در طول هفته مرجع، طبق تعریف کار، حداقل یک ساعت کار کرده و یا بنا به دلایلی به طور موقت کارشان را ترک کرده باشند، شاغل محسوب می شوند". به علاوه در این جا تأکید می شود که "حداقل یک ساعت کار در هفته" بر اساس استاندارد سازمان

اوو مورالس در بولیوی، اورتیگا در نیکاراگوئه و غیره همه نشانگر به بن بست رسیدن سیاست های دولت بوش برای "حل مشکلات جهان" و استقرار به اصطلاح "دموکراسی" است.

میلیتانت: برخی نیروها مدت هاست که در مقابل حمله نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران هشدار داده اند. پس ارزیابی آنان اشتباه بوده است؟

مازیار رازی: به نظر من اگر آمریکا و متحدان اروپایی اش توان حمله نظامی و تغییر رژیم را داشته و بدیل قابل اعتمادی می داشتند، حتماً این را کار انجام می دادند. مسأله این است که نه توان آن را دارند و نه بدیل قابل اعتمادی در مقابل رژیم کنونی، دارند. بنابراین، بر خلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون که حمله نظامی آمریکا را واقعی دانسته و برخی دیگر فرجی در راستای رهایی از شرّ دولت کنونی می دانند، این اقدام بنا بر وضعیت کنونی غیر محتمل است.

میلیتانت: اگر چنین حمله نظامی ای رخ دهد چه؟

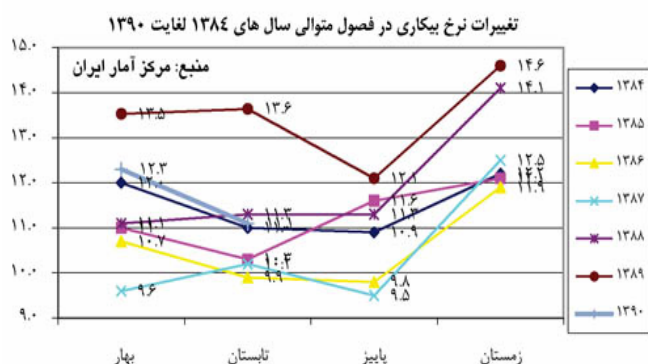
مازیار رازی: حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران به هیچ وجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیزم و به ویژه امپریالیزم آمریکا هیچگاه برای به ارمغان آوردن "آزادی و دموکراسی" به کشورهای جهان حمله نکرده است. اشغال عراق تجربه بسیار خوبی از سیاست های "انسان دوستانه!" دولت بوش و اوپاما در منطقه است. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به وخامت گرویده است. در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران ایران به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یکسو و امپریالیزم از سوی دیگر مبادرت می کنند. برای کارگران ایران مبارزات ضد سرمایه داری از مبارزات ضد امپریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یک دیگر سازش خواهند کرد.

بیست و پنج آبان ۱۳۹۰



هرچند برخی سایت های مدافع دولت از بابت انتشار این ارقام فضا را برای تبلیغات مناسب دیده و مابقی هم به دنبال اختلافات و دعوای درونی به انتقاد از عملکرد دولت پرداخته اند، ولی حتی همین آمار- با کیفیتی که گفته شد- ابعادی از فاجعه وضعیت بیکاری در ایران را نشان می دهد.

به عنوان مثال، نرخ بیکاری اعلام شده برای بهار و تابستان ۹۰ از مدت مشابه در طی سال های ۸۴ تا ۸۸ بالاتر بوده است. میزان نرخ مشارکت اقتصادی به ۳۷ درصد رسیده است و این به معنی کاهش ۲,۱ درصدی نرخ مشارکت اقتصادی در جمعیت بالای ۱۰ سال کشور طی تابستان سال ۹۰ نسبت به تابستان سال ۸۹ است که نمی توان آن را شاخص مثبتی تلقی کرد.



از نکات قابل تأمل دیگر در این گزارش، تفاوت میان نرخ هایبست که پیش از این در گزارشات رسمی سال های گذشته از سوی مرکز آمار و یا به استناد این مرکز از سوی بانک مرکزی در مورد بیکاری منتشر شده است، به عنوان نمونه، نرخ بیکاری بهار سال ۸۹ در این گزارش رقم ۱۳,۵ درصد ذکر شده است، در حالی که در گزارش های قبلی این رقم ۱۴,۶ درصد اعلام شده بود.

آخرین مسأله ای که جای دارد تا در این جا به آن پرداخته شود، استفاده جناح های درگیر حکومت از انتشار داده های بیکاری در ایران و همان طور که اشاره شد انتقاد آن ها به دلیل اختلافات و دعوای درونی است. طی سالیان گذشته، از شخصیت هایی نظیر محمد رضا باهنر گرفته تا سایت کلمه و روزنامه های اصلاح طلبی حکومتی، همگی ادعا داشتند که تعریف "حداقل یک ساعت کار در هفته" برای شاغلین، صرفاً ترفند سیاسی دولت برای پایین آوردن نرخ بیکاری است. اما در حقیقت، جالبست که این تعریف کاملاً بر

بین المللی کار (ILO) است (و این موضوع مهمی است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت). هم چنین، شاغلان به طور عمده به دو گروه مزد و حقوق بگیران، و خوداشتغالان تفکیک شده اند و افراد دیگری نیز به دلیل "اهمیتی که در فعالیت اقتصادی کشور دارند" در این گروه به حساب آمده اند:

- افرادی که بدون دریافت مزد برای یکی از اعضای خانوار خود که با وی نسبت خویشاوندی دارند، کار می کنند (کارکنان فامیلی بدون مزد).

- کارآموزانی که دوره کارآموزی فعالیتی در ارتباط با فعالیت مؤسسه محل کارآموزی انجام می دهند.

- محصلانی که در هفته مرجع مطابق تعریف، کار کرده اند.

- تمام افرادی که در نیروهای مسلح به طور کادر دائم یا موقت خدمت می کنند (نیروهای مسلح شامل پرسنل کادر، درجه داران و سربازان وظیفه نیروی نظامی و انتظامی).

بدنی ترتیب، با در نظر گرفتن تمام افراد "ده ساله و بیش تر" (حداقل سن تعیین شده) و "حداقل یک ساعت کار در روز" به انضمام کارکنان فامیلی بدون مزد، گروه خاصی از کارآموزان و حتی سربازان وظیفه و غیره، نرخ بیکاری کل کشور در تابستان سال ۹۰ به ۱۱,۱ درصد کاهش یافته که ظاهراً باید مورد تقدیر و سپاس گزاری از دولت هم قرار بگیرد!

به علاوه طبق این داده ها، نرخ بیکاری زنان (۲۰ درصد) تقریباً دو برابر مردان، و نرخ بیکاری نقاط شهری ۱,۶ برابر نقاط روستایی است.

جدول ۱- شاخص های نیروی کار به تفکیک جنس، نقاط شهری و روستایی- تابستان ۱۳۹۰

شاخص های نیروی کار	کل کشور	مرد	زن	نقاط شهری	نقاط روستایی
نرخ فعالیت اقتصادی <td>۳۷,۰</td> <td>۶۱,۳</td> <td>۱۲,۴</td> <td>۳۵,۵</td> <td>۴۱,۱</td>	۳۷,۰	۶۱,۳	۱۲,۴	۳۵,۵	۴۱,۱
جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر <td>۲۳۴۴۶۵۸</td> <td>۱۹۵۵۴۳۸۰</td> <td>۳۸۸۸۲۷۸</td> <td>۱۶۴۴۴۲۹۱</td> <td>۶۹۷۸۳۶۷</td>	۲۳۴۴۶۵۸	۱۹۵۵۴۳۸۰	۳۸۸۸۲۷۸	۱۶۴۴۴۲۹۱	۶۹۷۸۳۶۷
نرخ بیکاری جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر <td>۱۱,۱</td> <td>۹,۳</td> <td>۲۰,۰</td> <td>۱۳,۵</td> <td>۷,۶</td>	۱۱,۱	۹,۳	۲۰,۰	۱۳,۵	۷,۶
تعداد <td>۲۵۹۷۸۷۲</td> <td>۱۸۲۰۸۷۹</td> <td>۷۷۶۶۹۳</td> <td>۲۰۶۴۵۸۱</td> <td>۵۳۳۲۹۰</td>	۲۵۹۷۸۷۲	۱۸۲۰۸۷۹	۷۷۶۶۹۳	۲۰۶۴۵۸۱	۵۳۳۲۹۰
نرخ بیکاری جمعیت ۱۵ <td>۱۱,۱</td> <td>۹,۳</td> <td>۲۰,۱</td> <td>۱۳,۵</td> <td>۷,۷</td>	۱۱,۱	۹,۳	۲۰,۱	۱۳,۵	۷,۷

ابعاد تکان دهنده سوانح ناشی از کار در ایران: چهره حقیقی سرمایه داری

آرمان پویان



سازمان پزشکی قانونی کشور به تازگی اعلام کرد (۱) که طی شش ماهه نخست سال جاری، ۷۷۸ نفر جان خود را در نتیجه سوانح ناشی از کار از دست داده و هم چنین از کل افراد فوت شده در حوادث کار نیمه اول امسال، ۷۷۰ نفر مرد و مابقی زن بوده اند.

در همین گزارش آمده است که آمار مذکور نسبت به مدت مشابه سال گذشته، حدود ۱۸,۸ درصد افزایش نشان می دهد. به گفته خدادوست (۲)، رئیس مرکز تحقیقات پزشکی قانونی، سقوط از بلندی، برخورد جسم سخت، برق گرفتگی، سوختگی، چاه گرفتگی و نظایر این ها مهم ترین عوامل مرگ و میر ناشی از حوادث کار بوده و در این بین، سقوط از بلندی بیشترین موارد تلفات را به خود اختصاص داده است (قریب به ۴۱,۳ درصد از کل متوفیات ناشی از حوادث کار در پنج ماهه نخست امسال).

در ادامه گزارش آمده است که تعداد کل فوت شدگان حوادث کار در سال گذشته، یک هزار و ۲۹۰ نفر بوده است که از

پایه تعریف سازمان جهانی کار- به مثابه یک سازمان اساساً "ضد کارگری"- قرار دارد و نه چیزی خارج از چارچوب آن.

طبق استانداردهای جهانی، "شاغل" از تمامی افراد بالای سن مشخص شده برای اندازه گیری جمعیت فعال اقتصادی (مثلاً ۱۵ ساله) تشکیل می شود که در طول یک دوره کوتاه یک هفته ای یا یک روزه در یکی از گروه بندی های زیر قرار داشته اند:

اشتغال مزدی:

الف- افراد "سر کار" (At work). اشخاصی که در طول دوره مرجع، به انجام کارهایی (یعنی دست کم یک ساعت) برای حقوق یا دستمزد، به شکل نقدی یا غیر آن، مبادرت ورزیده باشند.

ب- افراد "دارای شغل که سر کار نیستند" (With job, but not at work). اشخاصی که پیش از این در شغل فعلی خود کار می کردند، اما موقتاً در طول دوره مرجع بر سر کار نبودند.

خود اشتغالی:

الف- افراد "سر کار". افرادی که طی دوره مرجع به انجام کارهایی (یعنی دست کم یک ساعت) برای سود یا منفعت خانواده، به شکل نقدی یا غیر آن، مبادرت ورزیده باشند.

ب- افراد "صاحب یک بنگاه که بر سر کار نیستند". افراد صاحب یک بنگاه (که می تواند بنگاه تجاری یا مزرعه یا یک کار خدماتی باشد) که بنا به هر دلیل در طول دوره مرجع بر سر کار حضور نداشتند.

بنابراین بخشی از گمراه کننده بودن آمارهای مربوط به اشتغال و بیکاری در ایران که ظاهراً موضوع نگرانی و انتقاد اصلاح طلبان و جناح های درگیر حکومت است، اساساً به استفاده از "استانداردهای" جهانی سازمانی هایی مانند ILO بازمی گردد.



بوده است.^(۵) به هر حال، حتی آمار "رسمی" و غیرواقعی سوانح کار نیز تا حدود زیادی ابعاد وسیع و فاجعه آمیز شرایط کاری حاکم در ایران را نشان می دهد.

طبق آخرین گزارش سالانه سازمان تأمین اجتماعی^(۶)، در سال گذشته تعداد بیمه شدگان آسیب دیده ناشی از کار مجموعاً به ۲۲ هزار و ۵۵۹ نفر می رسیده است که تقریباً ۹۴ درصد آن را مردان تشکیل می داده اند.

تعداد بیمه شدگان حادثه دیده ناشی از کار بر اساس جنسیت (۱۳۸۹)

تعداد	نوع	
	جنس	زن
۳۹۷	زن	
۲۲،۱۶۲	مرد	
۲۲،۵۵۹	جمع	

هم چنین طبق داده های رسمی، محل وقوع حوادث کاری عموماً در داخل کارگاه ها و زمان آن در شیف صبح بوده است.

تعداد بیمه شدگان حادثه دیده ناشی از کار بر اساس محل و زمان وقوع حادثه (در سال ۱۳۸۹)

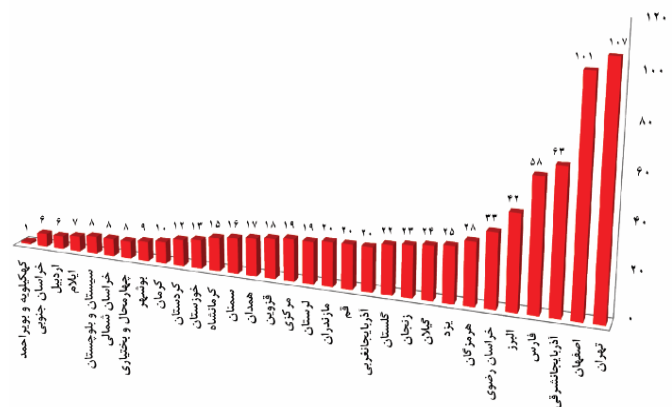
محل وقوع حادثه			
داخل کارگاه	خارج کارگاه	هنگام رفت و آمد به محل کار	جمع کل
۲۱،۲۹۶	۱۰۲۲	۲۴۱	۲۲،۵۵۹

زمان وقوع حادثه			
صبح	عصر	شب	جمع کل
۱۵،۲۰۵	۵۷۷۸	۱۵۷۶	۲۲،۵۵۹

باید در نظر داشت که تعداد رو به رشد مرگ و میر و سایر سوانح ناشی از کار در ایران، اساساً یکی از علایم سیاست سرکوبگرانه رژیم حاکم در قبال تمامی اتحادیه های کارگری و سایر سازمان های مستقل کارگری است. مادامی که کارگران حق اعتصاب و تشکیل سازمان های مستقل و حقیقی خود را نداشته باشند، ما باید انتظار چنین آمارهای وحشتناک و شرم آوری را داشته باشیم.

این رقم، هزار و ۲۷۱ نفر را مردان و ۱۹ نفر را زنان تشکیل می داده اند. بر اساس این آمارها به طور متوسط و بدون احتساب روزهای تعطیل در هر روزکاری ۴ کارگر در کشور جان می دهد.^(۳)

با نگاه به داده ها به تفکیک استان ها می توان دید که استان های تهران و اصفهان، به ترتیب با ۱۰۷ و ۱۰۱ مورد مرگ در اثر سوانح کار، در رتبه های اول و دوم قرار می گیرند.



البته تردیدی وجود ندارد که تمامی این ارقام، به علل مختلف، بسیار پایین تر از میزان حقیقی برآورد شده اند. به عنوان مثال، طبق ماده ۶۰ قانون تأمین اجتماعی، حوادث ناشی از کار، حوادثی تعریف شده است "که در حین انجام وظیفه و به سبب آن، برای بیمه شده اتفاق می افتد" و مأخذ داده های حوادث ناشی از کار، "بر اساس گزارش بازرسی حادثه ثبت شده در پرونده فنی بیمه شدگان می باشد"^(۴)؛ بنابراین شمار بسیاری زیادی از کارگران ایران که بدون پوشش بیمه تأمین اجتماعی به نقص عضو یا حتی فوت در نتیجه "سوانح ناشی از کار" دچار می شوند، اصولاً در این داده های رسمی به شمار نمی آیند. فارغ از این موضوع، ماهیت و منطق خود سرمایه داری حاکم در ایران نیز ایجاب می کند که تا حد امکان از انتشار اخبار و گزارشات "رسمی" مرتبط با سوانح کاری جلوگیری کند. به همین خاطرست که می بینیم طبق گزارش سازمان تأمین اجتماعی در سال ۱۳۸۷ از مجموعاً ۲۲ هزار و ۱۳۴ حادثه در زمان کار، تنها ۸۳ مورد به فوت منجر شده است. اما هر کسی که فقط اخبار رسانه ها را دنبال کرده باشد به خوبی می داند که تعداد کارگران کشته شده در این سال تنها در دو حادثه آتش سوزی کارخانه سازند اراک و ریزش ساختمان خیابان سعادت آباد تهران از ۷۰ نفر بیشتر

هرچند نهادهایی هم چون سازمان جهانی کار، به مثابه یکی از بازوهای اجرایی سرمایه داری جهانی، تلاش می کنند تا ضمن ارائه تصویری واژگون از وضعیت کنونی طبقه کارگر جهان، به ارائه "راه کارهایی مختلف" برای کاهش حجم "سوانح کاری" بپردازند، اما باید به یاد داشت که این گونه حوادث در حقیقت بر پایه منطق و ذات سرمایه رخ می دهد. تنها پس از پیروزی طبقه کارگر جهان بر نظام متعفن سرمایه داری، و به دست گرفتن کنترل و مدیریت بر حیات اقتصادی خود و کشور است که می توان برای همیشه چنین داده های تأسف باری را به تاریخ سپرد.

پانوشت:

(۱) سازمان پزشکی قانونی، "رشد ۱۸ درصدی مرگ های ناشی از حوادث کار" (۲۳ آبان ۱۳۹۰)

(۲) خبرگزاری برنا، "سقوط از بلندی، مهم ترین عامل مرگ های ناشی از حوادث کار" (۱۷ مهر ۱۳۹۰)

(۳) روزنامه ابتکار، "هشدار: روزانه ۴ کارگر می میرد" (۲۵ آبان ۱۳۹۰)

(۴) سازمان تأمین اجتماعی- معاونت اقتصادی و برنامه ریزی، "گزارش حوادث ناشی از کار سال ۱۳۸۷" (اردیبهشت ۱۳۸۸)، صص. ۶ و ۸

(۵) کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری، "آمار سوانح کار به رواست سازمان تأمین اجتماعی" (۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۸)

(۶) سازمان تأمین اجتماعی- معاونت اقتصادی و برنامه ریزی، "گزیده آماری پایان سال ۱۳۸۹" (مرداد ۱۳۹۰)، صص. ۳۴-۳۵

(7) International Labor Organization, "Beyond deaths and injuries: The ILO's role in promoting safe and healthy jobs" (PDF), June 25, 2008, p.1

(8) Zarocostas, John. "International Labor Organization tackles down related injuries" (September 24, 2005), PubMed Cenral.

به علاوه، با مقایسه آمارهای منتشر شده فوق با داده های مختلف جهانی، می توان به خوبی دید که آن چه امروز زیر عنوان مؤدبانة "فوت در نتیجه سوانح کار" گریبان طبقه کارگر ایران را می فشارد، نه امری مختص به حکومت ایران، که موضوعی مرتبط با مکانیسم و عملکرد ذاتی سیستم سرمایه داری در سطح جهانی است.

بنابر گزارشی که از سوی سازمان جهانی کار منتشر شده (۷)، این نهاد در سال های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۶ تخمین های جدیدی را از مرگ و میر، حوادث و بیماری های ناشی از کار با استفاده از داده های موجود برای سال ۲۰۰۳ ارائه کرده است. طبق این گزارش، شمار حوادثی که منجر به فوت کارگران نگردیده، با ۶۹ میلیون افزایش نسبت به سال ۲۰۰۱، به رقم ۳۳۷ میلیون مورد در سال ۲۰۰۳ رسیده است. هم چنین در سال مذکور، شمار قربانیان بیماری های کشنده ناشی از کار در سطح حدوداً ۲ میلیون مورد قرار داشته و تعداد حوادث منجر به فوت ۳۵۸ هزار مورد برآورده شده است -که البته این رقم آخر با در نظر گرفتن گزارشات مختلف از سلاخی شدن کارگران معدنچی، کارگران مهاجر و غیره در سراسر جهان، به طرز وقیحانه ای ناچیز برآورد شده است. همان طور که اشاره شد، دولت های سرمایه داری و یا دول منحنط کارگری مانند کره شمالی، چین و غیره، آمار دقیقی از سوانح کارگری منجر به فوت ارائه نمی دهند. در سال ۲۰۰۱، هند تعداد حوادث منجر به فوت کارگر را تنها ۲۲۲ مورد اعلام کرد، در حالی که بنا به تخمین سازمان جهانی کار این رقم چیزی در حدود ۴۰ هزار و ۱۳۳ مورد بود. به همین ترتیب، کشور چین نیز در سال مزبور تعداد این گونه حوادث را ۱۲ هزار و ۷۳۶ گزارش کرده بود که این رقم بنا به محاسبه سازمان مذکور در حدود ۹۰ هزار و ۲۹۵ مورد بوده است (۸).

سال	حوادثی که به غیبت حداقل ۴ روزه کارگران از محل کار خود منجر شده اند	سوانح کاری منجر به فوت	بیماری های کاری منجر به فوت	مجموع سوانح و بیماری های منجر به فوت
۲۰۰۱	۲۶۸ میلیون	۳۵۱ هزار	۲,۰۳ میلیون	۲,۳۸ میلیون
۲۰۰۳	۳۳۷ میلیون	۳۵۸ هزار	۱,۹۵ میلیون	۲,۳۱ میلیون

رأی دادند که شعار بلشویک ها صحیح است، و باید به طرف تسخیر قدرت رفت.

بله، رفقای آنارشیست هم آن جا بودند که صحبت از کمیته های کارخانه می کردند، ولی آن ها در اقلیت قرار گرفتند. دوستان آنارشیست، اگر شما در درون جنبش کارگری، در اقلیت قرار گرفتید چه باید کرد؟ شوراهای کارگری رأی به قدرت دادند و در درون شوراها ۱۱ نفر از مسئولین این شوراها و نمایندگانشان را از بلشویک ها انتخاب کردند، چون ۲۵ سال این ها را دیده بودند، مبارزین کارگر بلشویک انتخاب شدند که قدرت کارگری را اعلام بکنند، ۳ نفر از منشویک ها و چند نفر از اس آر ها و یک نفر هم از آنارشیست ها، که آنارشیست ها در حکومت شرکت نکردند، به دلیل همین بحث هایی که امروز هم می کنند: "قدرت بد است، باید برویم از پایه ها بسازیم". ولی چگونه باید این قدرت طبقه ی کارگر اعمال شود؟

چگونه باید این نظام سرمایه داری سرنگون گردد؟ هیچ گونه راه حلی این رفقای آنارشیست ندارند. امیدوارم که این رفیقمان امروز بیاید، این بحث ها را در هفته های آتی و یا ماه های آتی در همین اتاق به بحث بگذارد، ولی به شکل مکتوب هم ما ادامه می دهیم. زیرا که این بحث ها فقط مربوط به امروز و یا دیروز نیست، بحث هایی است که از ۲۰۰ سال پیش تا به الآن در جریان بوده و هیچ جای دنیا مشاهده نشده که این رفقا (با وجود رزمندگی، مبارزه و حضورشان در صحنه)، توضیح داده باشند که چگونه در شرایط امروز ما می توانیم طبقه کارگر را به قدرت برسانیم. و همچنین سرمایه داری را سرنگون بکنیم، و به طور سیستماتیک این ها طفره رفته اند. و این موضوع را هنوز پاسخ نداده اند.

بنابراین در درون انقلاب اکتبر، شوراهای کارگری قدرت را به دست گرفتند، نه حزب بلشویک و یا نه لنین، و نه لنینیست ها. اگر شما بخواهید این مسأله را انکار نمایید، یعنی انقلاب اکتبر را تحریف کرده اید، یعنی یک واقعه مهم تاریخی را دارید تحریف می کنید. این دوستان امروز این را اشاره کرد و رفقای "آنارشیست خجالتی" هم امروز این را مطرح کردند.

بنابراین این مسأله باید روشن باشد که شوراها رأی دادند و قدرت را به دست گرفتند و نمایندگانشان اکثریت بلشویک

ادامه جلسه "درس های انقلاب اکتبر": آنارشیسم



و اما در مورد بحث رفقای آنارشیست. چه آن هایی که اعلام می کنند آنارشیست هستند، و چه رفقای که علناً این موضوع را مطرح نمی کنند (آنارشیست های خجالتی).

در ابتدا باید بگویم که ما به طور کلی به عنوان مارکسیست های انقلابی برای این فعالین در تاریخ احترام قائل هستیم و فکر می کنیم که این ها بخشی از جنبش هستند، بخشی از جنبش کارگری هستند، اما سیاست هایی که اتخاذ کرده اند مورد سؤال و بحث است؛ همان طور که دوستان امروز اشاره کرد از زمان کارل مارکس این بحث ها آغاز شده، و تا به امروز ادامه دارد. و این بحث ها را نیز ما باید ادامه بدهیم.

اما یک وجه مشترکی همین امروز و در همین اتاق در بین تمام آنارشیست ها وجود دارد، و آن هم تحریف آگاهانه یا ناآگاهانه نحوه به قدرت رسیدن طبقه کارگر در انقلاب روسیه است. ما امروز در این جلسه در مورد انقلاب اکتبر از ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ صحبت می کنیم، یعنی فقط در این دوران، و پنج شنبه دو هفته دیگر، بحثی خواهیم داشت در مورد انقلاب اکتبر پس از ۱۹۱۹ و سال های ۱۹۲۰ و ۲۱، و از ۱۹۲۴ به بعد.

بنابراین در این دوران، یعنی در (۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹)، قدرت دولتی در روسیه، در دست شوراهای کارگری بود و نه در دست حزب. رفقا، تکرار خلاف این حقیقت، یک تحریف بزرگ و فاحش تاریخی است. طبقه کارگر براساس فعالیت مستمر خود در درون جنبش کارگری به آگاهی ساختن شوراهای کارگری رسید، و در درون شوراهای کارگری فعالین متعددی مبارزه می کردند. منشویک ها بودند، بلشویک ها بودند، اس آر ها بودند و آنارشیست ها هم بودند. در تحلیل نهایی، شعار بلشویک ها، یعنی تمامی قدرت به دست شوراهای کارگری، مورد تأیید اکثریت شوراهای کارگری در روسیه قرار گرفت. و براساس این سیاست، دو، سه روز قبل از انقلاب، شوراهای کارگری به طور اکثریت

آنارشویست می خواهند این گونه وانمود کنند که در واقع لنینیسم، همان پیش شرط ها و زمینه های استالینیزم را فراهم آورده و استالینیزم ادامه لنینیسم است!

به هیچ وجه این ها درست نیست و این مسائل را دو هفته دیگر نشان خواهیم داد و ثابت خواهیم کرد که این چنین نبوده. دوستان عزیز، اتفاقات کرونشئات را بحث خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که مسأله کرونشئات چه بوده، این نیز یکی از مسائل تحریف آمیزی است که رفقای آنارشویست در صحنه بین المللی دامن زدند و در جلسه آینده بر سر آن صحبت خواهیم کرد.

بنابراین مسأله عمده ای که باید به آن اشاره و تأکید کرد، این است که راه حل هایی که در انقلاب اکتبر مطرح شد، حداقل یک سلسله راه حل های مشخص بود و توانست که قدرت پرولتاریا را اعمال بکند و پرولتاریا هم برای نخستین بار در سطح جهان، رژیم سرمایه داری را سرنگون کرد. این درس بزرگی از انقلاب اکتبر است که باید فراگرفت.

اختلافات با آنارشویست ها به سال ها پیش از انقلاب اکتبر برمی گردد. این ها را هم باید بررسی بکنیم، در ارتباط با مسأله آنارشویزم، باید ببینیم که پیشنهادات مشخص این رفقا برای مرکزیت یافتن دولت و چگونگی سرنگونی رژیم و همچنین دولتی که بعداً قرار است دولت نباشد، چیست؟

پاسخ این مسائل را ما هنوز که هنوز است از رفقای آنارشویست، از تمام گرایشات آن و سایه روشن های مختلف آن، دریافت نکرده ایم! این موضوعی است که باید مورد بحث قرار بگیرد، وقت هم بسیار است و هفته های دیگر بر سر تمام این مسائل جلسه می گذاریم و بحث می کنیم، منتها در جلسه آینده یعنی دو هفته دیگر به طور مشخص بحث بر سر علل شکست انقلاب اکتبر است که امیدوارم رفقا شرکت کنند و دخالت هایشان انجام دهند.

منتها من پیشنهاد می کنم که دخالت ها از قبل به صورت مکتوب موجود باشد و رفقا این مطالب را قبلاً ارسال نمایند و ما آن ها را در سایت ها و جاهای مختلف می گذاریم تا رفقای که در جلسه حضور پیدا می کنند از قبل با بحث ها آشنا شوند و همچنین نقدهایمان از یک دیگر را به شکل مکتوب ادامه بدهیم تا بتوانیم در آتیه گام های مشترکی برداریم. **با تشکر، مازیار رازی**

بودند. چه کار باید کرد وقتی شوراها و اکثریت کارگران به حزبی که به آنان متعلق است، رأی می دهند؟

این یک مسأله خیلی مهم و مرکزی است که دوستان باید توجه کنند و اگر خلاف این را می گویند، و یا ادعا دارند که لنین و حزب آمدند و کودتا کردند و و یا این که این ها آمدند و طبقه ی کارگر را فریب دادند، این را باید با سند اثبات نمایند. از تاریخ نویسان و مورخین مستقل این اسناد را ارائه بدهند. موظف هستند این اسناد را ارائه بدهند، چون این مسأله مهمی است، که آیا قدرت را شوراها در دست گرفتند و یا حزب بلشویک؟ و یا کودتا اتفاق افتاد و طبقه کارگر را بلشویک ها فریب دادند؟

بنابراین این مسأله مهمی است که باید توضیح داده شود.

طبقه کارگر و شوراها کارگری در بسیاری از موارد برخلاف حزب بلشویک رأی دادند. به عنوان مثال در معاهده صلح "برست- لیتوفسک": در این شرایط حزب بلشویک و لنین، موضعشان صلح بود، ولی شوراها کارگری مخالفت کردند (این در سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۸ بود) سپس فرمول متفاوت دیگری پیدا شد که "نه جنگ و نه صلح" را تبلیغ می کرد، و اتفاقاً این پیشنهادی بود که از طرف ترتسکی داده شد و مورد تأیید شوراها هم قرار گرفت.

در خیلی از موارد به طور سیستماتیک بین سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ در واقع آرای بلشویک ها به حساب نمی آید و شوراها کارگری تصمیمات اساسی جامعه و سیاست های خارجی و داخلی را به عهده می گرفتند. این رفقا چگونه می توانند این مسائل را انکار بکنند؟

این ها با نظراتی که باکونین از صد سال پیش مطرح کرده، خوانایی نداشت؛ بنابراین مشکل ما این است که؛ یک قسمت از تاریخ جنبش کارگری به دست آنارشویست ها دچار تحریف شده است. این باید روشن باشد که مسأله تسخیر قدرت به دست چه کسی رخ داد. و آن چه، که از زمان ۱۹۱۹ به بعد، یعنی زمان جنگ و اختلافات و مسائلی که پیش آمد را طی دو هفته دیگر می خواهیم بحث نماییم.

ما به عنوان یک گرایش مارکسیست انقلابی، هم به لنین و هم به ترتسکی در آن دوران انتقاد داریم، و این ها را مورد بحث قرار می دهیم و این ها هم هیچ ربطی به جریاناتی که پس از لنین در دوران استالین اتفاق افتاد ندارد. رفقای

حزب و مسأله سانترالیزم دموکراتیک



مازیار رازی

مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دموکراتیک از یک ضرورت عینی در درون جنبش کارگری نشأت می گیرد. بسیاری از سازمان ها و احزاب کمونیستی، برداشتی کاملاً نادرست و غیر مارکسیستی از این مقوله دارند. این برداشت نادرست و غیر علمی، تنها مختص به سازمان های استالینیستی نیست، بلکه متأسفانه در سازمان های تروتسکیستی نیز مشاهده می شود. این سازمان ها و احزاب در واقع یک برداشت "اداری" از مفهوم سانترالیزم دموکراتیک دارند. در واقع تشکیلات تمامی این سازمان ها، صرفاً کاریکاتوریست از یک حزب انقلابی. در ظاهر امر، تمامی آن ها دارای کنگره، اعضای رهبری، انتخابات و "دمکراسی" صوری می باشند. رهبری این سازمان ها ظاهراً بر اساس آرای اکثریت اعضا و برای دوره ای معین تا کنگره بعدی "انتخاب" می گردد.

این تشکیلات، همه دارای ارگان حزبی هستند و صفحات نشریات خود را نیز با مقالات و تصاویر بسیاری از مارکس، لنین و یا تروتسکی (یا دیگر رهبران) تزئین می کنند. تمامی این سازمان ها مدعی اند که دارای ساختار تشکیلاتی "دموکراتیک"ی هستند. اما، با بروز اولین علائم اختلاف نظر با رهبران یا اکثریت اعضا، موجی از اتهام زنی ها و تحقیر مخالفان بلافاصله آغاز می شود؛ و حتی اگر این فشارهای روانی کارایی نداشته باشد، تحریکات تشکیلاتی، حذف گرایی و اتهام زنی تا سر حد اخراج و تعلیق عضویت به سرعت پیش می رود. چنان چه تشکیلاتی از این دست در مقامی دولتی قرار گرفته باشد، این اختلافات مسلماً منجر به دستگیری، محاکمات و حتی اعدام مخالفان خواهد شد. به زعم این "رهبران"، داشتن آرای اکثریت در درون یک تشکیلات به منزله دلیلی کافی برای خفه کردن هر گونه صدای مخالف در نطفه است. در واقع روش برخورد این سازمان های به اصطلاح "کمونیستی" را می توان با روش برخورد رژیم های دیکتاتوری نظامی در کشورهای عقب افتاده با مخالفان خود، مقایسه کرد.

وجه اشتراک تمامی این احزاب به اصطلاح "کمونیستی" در یک موضوع اساسی نهفته است، و آن هم عدم به رسمیت شمردن "حق گرایش" برای نظریات اقلیت می باشد. در واقع همین مسأله بسیار بدیهی و ساده، تمامی این سازمان ها را از یک سازمان مارکسیستی انقلابی جدا می کند. عدم به رسمیت شمردن حقوق اعضای که به نظریاتی متفاوت با خط رهبری یا اکثریت سازمان می رسند، اساس وجه تمایز میان یک سازمان منحرف و یک سازمان انقلابی مارکسیستی است.

به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوتست. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می باید شامل حزب آن ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات (یا تئوری ها) در نهایت به اثبات می رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل (پراتیک) است.

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تاتیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایشات مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود.

تحت چنین شرایطی است که دمکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیتی حیاتی برخوردار می شود. حزبی که

اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره (بین دو کنگره) حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل مورد مرور قرر می گیرند، درحزب باقی می ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عده ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد "جناح" (Faction) را برای آن عده قابل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته باشند. بدین تریب فرصت کافی به آن ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک "جناح" گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل "گرایش" در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد.

اما اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل "جناح علنی" (Open Faction) برخوردار باشد.

در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت (به زعم خود) مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد

از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی -حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند- باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد.

اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می رسند، در کنگره حزبی نظریات خود را ارائه می دهند (تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند) اما، مسأله زمانی به وجود می آید که عده ای (حتی یک نفر) با نظریات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیت قابل بشود تا نظریات خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد (بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد) این اقلیت باید حق تشکیل یک "گرایش" (Tendency) را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیله عده ای (حتی اکثریت) ارائه داده می شود، "الزاماً" در عمل نظریات صحیحی نمی باشد. تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد که کدام یک از نظریات با واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد (و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست)، نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبدل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت.

اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریت، برای دوره ای (تا کنگره بعدی)، در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد (چه مثبت و چه منفی). کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید.

درونی در زمان جنگ داخلی ۱۹۲۰-۱۹۲۱، در دوران استالین به فضیلت مبدل شد و اختناق استالینی را برای سال‌ها به همراه آورد. تروتسکی در آخرین سال‌های زندگی خود از این دوره "انتقاد از خود" روشنی به عمل آورده است. تروتسکی می‌نویسد:

"ممنوعیت احزاب مخالف به منع فعالیت جناحی انجامید. منع جناح، به منع نظریات مخالف رهبری خطاپذیر منجر شد. سلطه پلیسی و بی‌منزاع حزب باعث مصنوعیت دستگاه اداری شد و آن را تا استبداد و فساد بی‌کران پیش بُرد."

جنبش تروتسکیستی نیز از این درس‌های انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسیار آموخته است و نمی‌تواند همان اشتباهات را تکرار کند. لئون تروتسکی چنین ارزیابی‌ای از مسایل درونی حزب داشت و تا آخر عمر به آن وفادار ماند:

"این کاملاً ناکافی است که جوانان ما تنها به تکرار فرمول‌های حزبی بپردازند. آن‌ها باید فرمول‌های انقلابی را تسخیر و جذب کنند. آن‌ها باید نظرات و شخصیت مستقل خود را حفظ کنند. آن‌ها باید با شجاعت قادر به مبارزه برای عقاید خود باشند. نظریاتی که ناشی از عمق اعتقاد راسخ و استقلال شخصیت آن‌هاست. تسطیح مکانیکی به وسیله مقامات، سرکوب شخصیت‌ها، خشونت، جاه و مقام پرستی باید از حزب طرد گردد! یک بلشویک تنها یک فرد منضبط نیست، او فردی است که در هر مورد و موقعیت از نظریات خود دفاع می‌کند و با جسارت و استقلال بر سر آن عقاید نه تنها در مقابل دشمن، بلکه در درون حزبش نیز می‌ایستد. امروز، شاید، او در اقلیت در حزبش باشد. او نظریات خود را در درون حزبش ارائه می‌دهد. اما در اقلیت بودن بدان معنی نیست که او نظریات اشتباهی دارد. شاید او، پیش از دیگران، به درک و مشاهدات درستی در مورد وظایف حزب و چرخش‌های سیاسی رسیده باشد. او در صورت لزوم باید مصرانه سؤالات خود را برای بار دوم، سوم و دهم طرح کند. بدین ترتیب او به حزبش خدمت می‌کند که به روش سیاست‌های نوین مسلح گردد که با سهولت در مقابل تندبادهای بدون واکنش لحظه‌ای دوام آورد" (لئون تروتسکی، روش نوین، ۱۹۲۳)

برای سازماندهی بین‌المللی انقلابی رعایت حقوق دمکراتیک، به رسمیت شناختن گرایش‌ها و جناح‌های درون حزبی، حیاتی است. مارکسیست‌های انقلابی باید به این روش وفادار بمانند.

۲۶ فروردین ۱۳۸۹

بود. اما این انشعاب نیز می‌تواند معقولانه و رفیقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره‌ای، اشتباه نظریات "اکثریت" در عمل نشان داده شود و "اقلیت" انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بديهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش - حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند - هرگز نمی‌توانند در درون یک حزب در کنار هم قرار گیرند.

آیا تمام این پیش‌شرط‌ها، حزب و رهبری را تضعیف نمی‌کند؟ آیا این‌ها برخوردهای "لیبرالی" و "بورژوا دمکراتیک" نیست؟ آیا نباید حزب "آهنین" برای اجرای یک پارچه تصمیمات وجود داشته باشد؟ آیا آوانس دادن به یک "اقلیت"، انحلال طلبی نیست؟ پاسخ به تمامی این سؤالات منفی است. به رسمیت شناختن حق اقلیت نه تنها حزب را تضعیف نمی‌کند، که منجر به تقویت آن می‌گردد. تسهیلات برای ایجاد «گرایش» و «جناح» و حتی «جناح‌علنی» حزب را در انتظار توده‌های کارگر معتبر و قوی‌تر از پیش می‌کند. تنها کافی است نگاهی به وضعیت سازمان‌ها و احزاب بین‌المللی ببینیم تا به وخامت و عمق بحران تشکیلاتی این سازمان‌ها - که عمدتاً نتیجه کجروی‌های تشکیلاتی بوده است - پی ببریم.

آن‌چه این سازمان‌های انحرافی درک نمی‌کنند این است که انشعابات، تعلیقات و اخراج‌ها تنها آخرین مرحله از روند طولانی بحث و عمل مشترک باید باشد. اخراج‌ها و انشعابات تنها زمانی موجه هستند که یک جریان از خطوط طبقاتی خود عبور کند و چنین هم در جنبش کارگری نشان داده شده باشد. به سخن دیگر نتایج سیاست‌های مخرب و ضد انقلابی یک "گرایش" حزبی نه تنها باید برای تمام اعضای آن حزب روشن و شفاف باشد، بلکه در سطح جامعه هم به روشنی بیان شده باشد. در حزب بلشویک چنین حقوقی از جمله حق گرایش و جناح برای اعضا قابل شده بود. یکی از علل توفیق حزب بلشویک در تدوین برنامه انقلابی و مرتبط به جنبش کارگری و در نتیجه کسب اعتبار میان شوراهای کارگری که به پیروزی نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان منجر شد، دقیقاً بر اساس رعایت دمکراسی درونی بود. تنها در آغاز جنگ داخلی ۱۹۲۰ بود که تشکیل جناح در درون حزب بلشویک ممنوع شد. پیش از آن رهبران و اعضای حزب در بسیاری از موارد مواضع و مخالفت‌های خود را علیه رهبری حزب علناً بیان کرده بودند، بدون این که اخراج یا تنبیه گردند. اما، همان "ضرورت" در محدودیت جناح بندی

بحث آزاد: حزب و مسأله سانترالیزم دمکراتیک

حمید خلیلی

«کارگری» و «سوسیالیست» پیش از ساختن احزاب خودساخته و بی ارتباط خود با جنبش کارگری، حداقل اعتباری در درون بخش پیشروی کارگری پیدا کرده باشند. حداقل یک عده از کارگران مبارز را به برنامه و سیاست های خود متقاعد کرده باشند. اعلام این که «ما رهبر شما هستیم و بیائید به ما بیونید!» زمانی که حتی یک کارگر به آن اعتنا نمی کند، یک شوخی است. این ها هوا کردن یک پرچم دروغین است. ما امروز در ایران حتی یک سازمان و یا حزب طبقه کارگر و حزبی از بخش از پیشروی کارگری نداریم. این سازمان های موجود نه تنها کمکی در این راه نکرده اند که خود به نیروی بازدارنده در راه ساختن حزب انقلابی کارگری در ایران شده اند.

پس چه باید کرد؟ مثالی ژاپنی است که می گویند اگر عجله داری همیشه طولانی تر راه را انتخاب کن! ما هم باید صبورانه و متواضعانه گزینشی از مارکسیست های انقلابی را به گرد یک برنامه، جمع کنیم و مداخلات در جنبش کارگری را سازمان دهیم. بدون این که حزب و سازمانی را اعلام کرده باشیم. بدون این که «رهبر» و رئیس و نایب رئیس و «تئورسین» انتخاب کرده باشیم. از این طریق گام به گام اعتبار در درون پیشروی کارگری بیابیم و همراه با آن ها نطفه های اولیه یک سازمان انقلابی را پی ریزی کنیم. در این دوران تدارکاتی دمکراسی کارگری را در دورن گرایش خود به نمایش بگذاریم. نشان دهیم که حزب آتی ما چگونه باید عمل کند. نشان دهیم که چگونه می توانیم نظرات مختلفی میان خود داشته باشیم، اما به کار مشترک تشکیلاتی ادامه دهیم. تا کارگران پیشرو چنین الگویی را در عمل مشاهده نکنند، این پیوند هرگز صورت نخواهد گرفت.

راه و شیوه کار ما همراه با برنامه مان باید منطبق بوده و بسیار روشن و با صراحت به نمایش گذاشته شود. با برنامه های خرد بورژوایی این سازمان های قلابی «کارگری و کمونیستی» باید مبارزه سیاسی شود. با باند بازی و زد و بندهای سیاسی باید مرزبندی شود. در عمل باید نشان دهیم که همراه و در کنار مبارزات کارگران هستیم، حتی اگر با شیوه و برنامه آن ها توافق نداشته باشیم. باید به طور غیر فرقه ای دست به ایجاد اتحاد عمل علیه سرمایه داری، حتی با مخالفان سیاسی مان بزنیم. به نظر من اینهاست قدم های اولیه برای ساختن یک گرایش واقعی کارگری کمونیستی که وجه تمایز خود را با سایر سازمان هایی که کاریکاتور یک حزبی بلشویکی را ایجاد کرده اند، نشان دهد. موفق باشید.

مقاله را هم اکنون مطالعه کردم. سوال این است کدام حزب یا سازمان به صورت رسمی و کتبی در برنامه و اساسنامه خود نوشته است و می نویسد که در صورت اختلاف نظر، اعضا را باید مهر و برجسب زد یا این که آن ها را اخراج و بایکوت کرد و یا منزوی و از تشکیلات اخراج کرد؟ اگر چه عملاً و دقیقاً به همان شکل هست که شما اشاره می کنید. متأسفانه اشتباه بزرگ ما این است که ما در عمل و کردارمان فاصله زیادی با آن چه که شفاها یا کتبی می نویسیم داریم. باید این فاصله ها را تا حد امکان از بین برد و عملاً ثابت کرد که ما سانترالیزم دمکراتیک را به آن شکل که هست و به مفهوم واقعی خود رعایت می کنیم. به نظر من آن چه که چپ ایران و جهان را به شکل عجیبی در تناقضات و گرداب نیستی غرق کرده است، فاصله بین پراکتیک و تئوری است. و تئوری که در گردابی بی پایان غرق است، نهایتاً با شکست مواجه است که این امر در هر زمینه در مورد چپ جهانی صدق می نماید. ما در جهان چپ زیاد داریم. و من مات و متحیرم که از این همه انسان باسواد که نکته به نکته آثار فیلسوفان را از برند. اما متأسفانه سواد آن ها نقش بسیاری در مبارزات طبقه کارگر ندارد. و این امر باعث شده است که فاصله هم بین طبقه کارگر و روشنفکران به وجود آورد و طبقه کارگر به چپ روشنفکر اعتمادی نداشته باشد و آن چه که طبقه کارگر نیاز مبرمی به آن دارد یک حزب پیشتاز مورد اعتبار است که پایش را از عرصه تئوری فراتر گذاشته باشد و عملاً با آن ها در مبارزاتشان باشد...

میلیتانت: رفیق گرامی حمید با تشکر. بله درست می گویند، هیچ یک از این سازمان ها در اساسنامه و برنامه خود نمی نویسند که خواهان اخراج و ارباب بوده، و حتی اگر امکان داشته باشند تا سرحد نابودی فیزیکی مخالفان سیاسی خود پیش می روند. همه این سازمان ها دم از دمکراسی می زنند. باید به کردار آن ها نگریم و نه تنها گفتارشان. سازمان هایی که به محض بروز اولین اختلاف تاکتیکی میان خود، اعضای خود را به عنوان ۲ خردادی و جاسوس و همکاری با سرمایه داری اخراج می کنند، سازمان هایی نیستند که بتوانند انقلاب آتی را تدارک ببینند و مورد تأیید کارگران قرار گیرند. حق با شماست، گسست فاحشی بین تئوری و عمل مشاهده می شود. از این رو که ما اصرار داریم که این قبیل سازمان ها و احزاب به اصطلاح «کمونیست» و

قربانیان ناپیدای زلزله وان: پناهندگان سیاسی

آلونک های اجاره ای ارزان، برای زنده ماندن تقلا می کرده اند.

مطابق با منابع آژانس پناهندگان سازمان ملل، ۳۳۰۰ پناهنده در شهر وان ساکن هستند که از کشورهای عراق، ایران و افغانستان می آیند. اکثر پناهندگانی که شاهد ویرانی جدی منازل خود بوده اند، در حال حاضر مایوسانه در محوطه خالی ناحیه اسکله (İskele) به انتظار کمک نشسته اند. کارکنان آژانس پناهندگان سازمان ملل به خاطر خسارات وارده به ساختمان دفاتر خود، شهر را ترک و عملاً پناهندگان را به حال خود رها کردند. پناهندگان در وضعیت وخیمی به سر می برند و می گویند که تاکنون هیچ گونه کمکی دریافت نکرده اند. خروج آن ها از شهر ممنوع است و می باید به روال دوره انتظار خود برای انجام امور قانونی، به مقامات رسمی امضا بدهند (پیش از این نیز دفتر پلیس پناهجویان را موظف بوده است تا هر هفته حضور و غیاب پناهجویان را بررسی و امضای آن ها را ثبت کند -م) هرچند که به آن ها اجازه خروج ۱۵ روزه از محل به علت وقوع زلزله داده شد، اما اکثر آن ها اصولاً فاقد پول کافی برای ترک شهر وان هستند. گفته می شود که حدود ۵۰ تا ۶۰ نفر از آن ها که در حین وقوع زلزله مصدوم شده بودند، با وسایل و ابزارهای خودشان درمان گردیدند. پناهجویان شدیداً به مواد غذایی، چادر، پتو، لباس های زمستانی و پول نیازمندند.

به خاطر سیستم سرمایه داری، بلایای طبیعی هم چون زلزله، سیل و سونامی به فجایعی بزرگ تر تبدیل می شوند؛ فارغ از آن که این بلایا در کدام نقطه جهان رخ می دهند، همواره کارگران و زحمتکشان به طور اعم قربانیان آن هستند. این موضوع در مورد استان وان هم مصداق دارد؛ کارگران، زحمتکشان و پناهندگان تهیدست شرایط نبود امکانات و سرمای سخت، با مرگ دست و پنجه نرم می کنند.

پیش به سوی همبستگی با برادران و خواهران هم طبقه خود!

کارگران مهاجر تنها نیستند!

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران!

اود-دیر: انجمن بین المللی همبستگی کارگری

The Association of International Workers Solidarity:
UID-DER

ترجمه از: شبکه همبستگی کارگری



روز بیست و سوم اکتبر، زلزله ای به مقیاس ۷٫۲ ریشتر، استان وان و شهر ارجیس را درنوردید و به دنبال خود ویرانیهای عظیمی برجای گذاشت

شمار افراد جان باخته تاکنون ۶۰۰ نفر برآورد شده است و متأسفانه انتظار می رود تا این رقم هم چنان افزایش پیدا کند. هم چنین در حال حاضر بالغ بر ۴۰۰۰ نفر مجروح می باشند. از آن جا که ۳۰ درصد تمامی ساختمان های منطقه به شدت آسیب دیده و مابقی ساختمان ها نیز دچار خساراتی نسبتاً جدی شده اند، ده ها هزار نفر از مردم مجبورند تا برای حفظ جان خود شب را در محیط های باز و در سرمای جان فرسا سپری کنند. هزاران نفر از مردم منطقه هم چنان از دسترسی به چادر و پتو محروم هستند.

ردگاہ های اصلی به خاطر سازماندهی شدیداً ضعیف، فاقد دستشویی و حمام هستند و به همین دلیل خطر شیوع بیماری های مسری ساکنین را تهدید می کند. برخلاف ادعاهای آن چنانی دولت ترکیه، حتی ابتدایی ترین چیزها مانند ایجاد سرپناه و توزیع مواد غذایی در وضعیتی اسفناک قرار دارند.

در همان حال که ده ها هزار نفر از مردم مجبورند تا روز خود را در سرمای طاقت فرسا و شرایط نامناسب سپری کنند، قربانیان دیگری هم هستند که به چشم نمی آیند: پناهندگان!

وان شهری مرزی در نزدیکی ایران است که پناهندگان بسیاری از کشورهای مختلف را -به ویژه ایران- در خود جای داده. این افراد تا تکمیل امور قانونی خود، تحت نظارت آژانس پناهندگان سازمان ملل در شهر وان مستقر می شوند. زلزله اخیر ضربه ای وحشتناک به این پناهندگان نیز بوده است؛ چرا که آن ها پیش از این هم در شرایطی وحشتناک و فلاکت بار به سر می برده اند. بسیاری از آنان پیش از این در

زلزله وان: به جای فریب خوردن از شووینیسیم، همبستگی را تقویت کنید

اواسط روز ۲۳ اکتبر، زلزله ای به مقیاس ۷٫۲ ریشتر مرکز وان و شهر ارجیس -شهری نزدیک در استان وان -را درنوردید و تاکنون بالغ بر ۶۰۰ کشته و چهار هزار مجروح برجای گذاشته است. هنوز شمار زیادی از مردم در زیر آوارها مدفون هستند. وان، یک شهر اساساً کردنشین است و اکثر جمعیت آن را کردهای بی بضاعت و فقیر تشکیل می دهد. به همین جهت، قربانیان زلزله عموماً زحمتکشانشان کرد بوده اند.

هزاران ساختمان در نتیجه زلزله ویران گشت و مابقی ساختمان ها نیز دچار صدماتی جدی شدند. برخی از روستاهای نزدیک، تقریباً به طور کام با خاک یکسان شده اند. خوشبختانه زلزله در میانه روز رخ داد و همین موضوع شمار تلفات را پایین آورد. طی ۱۰ ساعت نخست از وقوع حادثه، دولت هیچ گونه اقدامی جهت کمک به آسیب دیدگان نکرد. مردم تلاش کردند تا با امکانات محدود خود و آن دسته از بخشداری های زیر نظر حزب صلح و دموکراسی (BDP) شرایط را مدیریت کنند. مردم نواحی آسیب دیده از لفاظی هایی نظیر این که "دولت بلافاصله دست یاری به سوی آسیب دیدگان دراز کرده است" به خشم آمده اند و می گویند که هیچ کمکی از سوی دولت صورت نگرفته و اصولاً "دولتی در این جا وجود ندارد."

زمین لرزه ۲۶ ثانیه ای به اندازه کافی قوی بود تا هزاران ساختمان را با خاک یکسان و خیابان ها را مملو از خرابه ها کند. در میان ویرانه های به جای مانده، نه فقط ساختمان های قدیمی و سست، که ساختمان های نوساز بسیاری دیده می شود. در میان این ساختمان های نوساز که اکنون به خرابه تبدیل شده اند، شرکت برق عمومی، خوابگاه دانشجویی هفت طبقه ای و یک دبیرستان مذهبی به چشم می خورد که همگی پیشتر به وسیله دولت حزب عدالت و توسعه (AKP) ساخته شده بودند. در زمان احداث این ساختمان ها، دولت و بخشداری با رضایت کامل از خود، اعلام می داشتند که "متواضعانه در خدمت مردم هستند." اکنون می توان معنای آن "خدمت متواضعانه" را دریافت. البته جای تعجبی ندارد، چرا که همین موضوع را در هنگام وقوع سایر زلزله ها هم تجربه کرده ایم. این هیچ چیزی به جز حرص و ولع آشکار سرمایه داری نیست و بنابراین هرگز نمی توان انتظار داشت که به نفع طبقات کارگر عمل کند.

وقوع زلزله همزمان با عملیات نظامی صورت گرفته در نواحی کردنشین بود. رژیم ترکیه تمایلی به حل مسأله کردها ندارد و در نتیجه موجب مرگ بسیاری از زحمتکشانشان فقیر کرد می گردد. این بار نیز رژیم، کارزار شووینستی خود را به راه انداخته است. رژیم در همان حال که کردها را برادران خود خطاب می کند، به نفرت علیه آنان دامن می زند. رسانه ها نیز نقش خود را در این معرکه ایفا می کنند. به عنوان نمونه یکی از مجریان خبری گفت که "هرچند زلزله در منطقه وان رخ داده است، با این وجود ما ابراز تأسف می کنیم." عبارتی که سطح نفرت و نژادپرستی را علیه کردها نشان می دهد. مجری دیگری در یکی از برنامه های تلویزیونی گفت "هر کسی باید جایگاه خودش را بداند. چه طور جرأت می کنید تا با دراز کردن دست هایتان طلب کمک کنید، همان دست هایی که تا دیروز به سوی پلیس سنگ پرتاب می کردند؟ باشد که خدا این دست ها را بشکند!" در شبکه هایی نظیر فیس بوک و توئیتر و سایر وب سایت های اینترنتی، ما شاهد موج شرم آوری از رشد شووینیسیم هستیم. در این رسانه ها گفته می شود که کردها مستحق این فلاکت و مصایب ناشی از زلزله هستند.

مسئولیت حقیقی مصایب ناشی از زلزله، به گردن سیستم مبتنی بر حرص و سود سرمایه داران است. اگر پیش بینی های لازم به عمل می آمد و ساختمان ها به شکل اصولی برای مقاومت در مقابل چنین حوادثی ساخته می شدند، جلوگیری از چنین خسارات و تلفاتی کاملاً امکان پذیر می گشت. اما سرمایه داران چنین کاری نکردند و ما الآن با چنین رنج و اندوهی رو به شده ایم. به علاوه جدیت تمامی این مشکلات زمانی دوچندان می شود که با مسأله کردها هم درمی آمیزد.

ما خطاب به تمامی برادران و خواهران هم طبقه ای خود می گوئیم: دشمن مشترک ما، طبقه سرمایه داریست که ما را استثمار می کند. نگذارید عوامل این نظام که تمایلی به حل مسأله کردها ندارند، ما را گمراه سازند؛ چرا که هدف آن ها ترویج شووینیسیم و قرار دادن مردم در مقابل یک دیگر است. مصایب و دردهای ما مشترک هستند. پس پیش به سوی همبستگی با مردم کرد!

۲۵ اکتبر ۲۰۱۱

منبع: انجمن همبستگی بین المللی کارگری (UID-DER)

<http://en.uidder.org/>

بیانیه انجمن همبستگی بین المللی کارگری : کمک های جمع آوری شده برای قربانیان زلزله، تحویل داده شد

مجدداً دسته بندی شده و برچسب خوردند. در یکی از بسته ها، تعدادی شیرینی قرار داشت که کودکان برای هم سن و سالان خود در وان فرستاده بودند. این اقدام در حقیقت بهترین پاسخ خانواده های کارگری به کسانی بود که تحت تأثیر تبلیغات ناسیونالیستی، با بی شرمی تمام بسته های سنگ را برای قربانیان زلزله ارسال کرده بودند.

در حین بارگیری نیز واکنش های معنادار و قابل تأملی از سوی کارگران رخ می داد. به عنوان نمونه، یکی از کارگرانی که درست مقابل دفتر محلی ما در ساریگازی زندگی می کند، با دیدن بارگیری کامیون از سوی اعضای ما، یک بخاری برقی به ما اهدا کرد؛ یا خانم مسنی به ما گفت: "ای کاش می دانستم که امروز شما می خواهید بارگیری کنید؛ اگر می دانستم یک سری چیزها را به شما می دادم." کارگر جوانی نیز بود که با دو کیسه لباس به ما پیوست.



ما اطمینان داریم که مردم وان، با وجود آن که یاری کنندگان خود را شخصاً نمی شناسند، اما با زحمتکشانی که به آنان اهمیت دادند و تا حد توان خود به یاری آنان شتافتند، احساس دوستی خواهند داشت. ما به عنوان فعالین UID-DER، از تمامی اعضا و دوستانی که در این کمپین شرکت داشتند، قدرانی می کنیم. هم چنین ما از تمامی برادران و خواهران هم طبقه ای خود که مردم وان را رها نکردند، از آن چه داشتند دریغ نورزیدند، از آسیب دیدگان دست گیری کردند و نشان دادند که روح همبستگی کارگری هم چنان زنده است و با اعتماد به UID-DER به کمک ما شتافتند، سپاس گزاری می کنیم.

به دنبال وقوع زلزله در وان و ارجیس، صدها ها تن جان خود را از دست دادند، هزاران نفر مصدوم گردیدند و بسیاری دیگر نیز بی خانمان شدند پس از زلزله، ما به عنوان فعالین "انجمن همبستگی بین المللی کارگران-UID) (UID-DER اقدام به تشکیل یک کمپین همبستگی با شعار "پیش به سوی همبستگی کارگری با مردم وان" نمودیم. در طول کمپین، ما باری دیگر شاهد بودیم که با وجود تمامی هوجوی گیری های نژادپرستانه، هیچ گونه خصومتی میان زحمتکشان گرد و ترک وجود ندارد.

زنده باد همبستگی کارگری!

زنده باد برادری!

هفت نوامبر ۲۰۱۱

منبع: انجمن همبستگی بین المللی کارگری (UID-DER)

<http://en.uidder.org/>

ترجمه: شبکه همبستگی کارگری

کارگران نسبت به کمپین ما بی تفاوت نبوده و تا حد توان خود به یاری برادران و خواهرانشان در وان شتافته اند. روز 5 نوامبر، ما کمک های جمع آوری شده را به دست نمایندگان "کنگره دموکراتیک مردم" رساندیم تا به وان منتقل شود.

در طول کمپین ما، صدها بسته لباس، مواد غذایی و دارو جمع آوری گردید. با وجود تمامی سر و صداهای شوونیستی، برادران و خواهران زحمتکش ما در محلاتی که دفاتر ما در آن ها واقع می باشد، بسیج شدند.

در دفاتر محلی، اقلامی که به عنوان کمک دریافت شده بودند، ابتدا از بسته خارج و دسته بندی گردیدند و سپس



بریتانیا: اعتصاب بخش عمومی

ترجمه: فعالین شبکه همبستگی کارگری

نخستین بار وارد اعتصاب می شدند. اعضای ۱۵ اتحادیه- من جمله اتحادیه های به اصطلاح "ملایم"- در راهپیمایی و تظاهرات حضور داشتند.

همگامی که استیو، مربی مدرسه و نماینده یک اتحادیه محلی، با اشاره به سخنان دیروز مایکل گوو وزیر آموزش و پرورش، گفت که افتخار می کند که او را در مبارزه یک "تندرو" و "میلیتانت" خطاب کنند و او تا پیروزی به همین شکل عمل خواهد کرد، با تشویق های حاضرین رو به رو شد. همانند استیو، بسیاری از سخنرانان به توضیح مفهوم حمله اخیر دولت به حقوق بازنشستگی- که جزئی و بخشی از جنگ دولت محافظه کار علیه بخش عمومی و به نفع سرمایه داریست- پرداختند.

اعضای رده پایین اتحادیه ها باید برای تضمین پیروزی در مبارزه بر سر حقوق مستمری و بازنشستگی، کنترل این مبارزه را در دست خود گیرند. ما نباید به رهبران خود اجازه پذیرش "توافقات" و "معاملات"ی را دهیم که وضع ما و نسل های آتی را وخیم تر خواهند کرد.

شکست کارگران بخش عمومی در این مبارزه، نه تنها جریان رسوایی حقوق مستمری بخش خصوصی را معکوس نخواهد کرد، بلکه درها را برای خصوصی سازی های بیشتر بخش خدمات عمومی باز خواهد کرد. به موازات کاهش بیشتر مشاغل و دستمزدهای واقعی در بخش عمومی طی دو سال آتی، کارگران بخش خصوصی نیز از تأثیرات غیرمستقیم این موضوع بر کل اقتصاد متأثر خواهند شد، و ثروتمندان هم چنان از افزایش سود و کاهش مالیات ها منتفع خواهند گردید. در شرایط فعلی که قریب به ۳۰ اتحادیه بر سر مسأله حقوق بازنشستگی متحد شده اند، ما باید از فرصت گسترش این منازعه استفاده کنیم. ما باید برای مطالبات مربوط به حقوق مستمری مبارزه کنیم، اما در عین حال باید از آن هم فراتر رویم و به دفاع از مشاغل، بهبود و تضمین دستمزدها و جلوگیری از تجزیه بخش خدمات عمومی و حملات علیه حقوق کارگران بپردازیم.

فعال اتحادیه بخش خدمات عمومی و بازرگانی (PCS)

۳۰ نوامبر ۲۰۱۱

دیوید کامرون در سخنرانی امروز خود خطاب به پارلمان، اعتصاب بخش عمومی را "نه چندان مؤثر" توصیف نمود؛ با این حال، شرکت مردم در راهپیمایی و تظاهرات امروز در سراسر بریتانیا چیز دیگری را نشان می دهد! بنابر گزارش اتحادیه بخش خدمات عمومی و بازرگانی (PCS)، امروز ۵۰ هزار نفر در خیابان های لندن، ۳۰ هزار نفر در منچستر، ۲۰ هزار نفر در برستول و بالغ بر ۱۵ هزار تن در لیورپول حضور داشتند. حامیان ما پیام هایی از سراسر کشور دریافت کرده اند که نشان دهنده حضور ۱۵۰۰ نفر در ایپسویچ، ۱۵ هزار نفر در برمینگام، ۵ هزار نفر در اکستر، هزار نفر در شهرک ریدینگ، ۵ هزار نفر در نورویچ و ۱۰ هزار نفر در شفیلد می باشد. سرویش خبری جهانی BBC، گزارش داد که گمان می رود بیش از ۲ میلیون نفر در حال اعتصاب بوده اند. وب سایت های اتحادیه ها اخبار زیادی مبنی بر اختلال در سیستم های حمل و نقل و ارتباطات کشور مخابره کرده اند که همین موضوع به تنهایی اهمیت بخش عمومی و کار آن ها در جامعه را نشان می دهد.

صفوف معترضین در مقابل دفاتر دولتی در کمبریج، با وجود سرمای شدید هوا، بسیار هیجان انگیز بود. از ساعت ۶:۳۰ صبح، صفوف اعتراضی هر یک از اتحادیه های بخش دولتی در مقابل دفاتر مزبور تشکیل شد. این اتحادیه ها برای نخستین بار در طول چند دهه گذشته، همراه با یکدیگر وارد اعتصاب شده بودند، و به علاوه بسیاری از اعضای آن ها برای نخستین بار بود که اعتصاب را تجربه می کردند. هم چنین دانشجویانی که با نرفتن بر سر کلاس های درس خود از این اقدام کارگران دفاع نموده بودند، در این اعتراضات شرکت کردند. کارگران داخل ساختمان (کارگران بخش خصوصی) نیز با آوردن فلاسک های قهوه و نوشیدنی های داغ پشتیبانی خود را نشان دادند.

به دنبال تشکیل صفوف اعتراض، ما به راهپیمایی درون شهر پیوستیم که شمار آن ها در حدود ۴ هزار نفر بود. ما مورد استقبال بسیاری از اعضای اتحادیه های بخش عمومی قرار گرفتیم و حتی برخی از آن ها برای ما دست زدند. در تظاهرات کمبریج تعدادی سخنران حضور داشتند، که بسیاری از آنان را زنان جوانی تشکیل می دادند که برای





حمایت از سوی "عموم مردم" جنبه های مختلفی داشت، ولی در مجموع با وجود چندین هفته تبلیغات رسانه ای در حمایت از دولت، این نظرات سمت و سوی مثبت داشت. مردم به اشکال مختلفی حمایت خود را ابراز می کردند، از تکاندن دادن دست و نشان دادن علامت پیروزی تا گفتن عبارت "موفق باشید" و "آفرین رفیق". یک توریست ایتالیایی هم گفت "من می خواهم حمایت خود را از آن ها ابراز کنم". حتی دو افسر پلیس هم در حمایت از اعتراضات گفتند "به امید موفقیت!"

با وجود برخی نظرات بی طرفانه و گله مند- مثلاً "اصلاً حقوق مستمری چیست؟"- صحبت های منفی هم وجود داشت. مثلاً می شنیدیم که برخی می گفتند "به سر کار بازگردید!" و یا "مالیات ما صرف حقوق مستمری شما می شود!"



تحت برنامه جدید، یک کارگر ۳۰ ساله با درآمد ۲۲ هزار پوند در سال، باید هشت سال بیشتر کار کند و به علاوه سالانه ۷۰۴ پوند بیشتر پرداخت و ۵۴۸ پوند کم تر دریافت کند. برخی از معترضینی که ما دیدیم ایده دولت محافظه کار مبنی بر افزایش شش ساله یا بیشتر مدت کار کارگران، آن را به مسخره "شغلی برای تمام عمر" می نامیدند!

بزرگترین اعتصاب عمومی بریتانیا



پس از ماه ها فشار مردمی از پایین، بوروکراسی اتحادیه های بخش عمومی نهایتاً مجبور به سازماندهی چیزی شد که "بزرگ ترین اعتصاب یک نسل" خوانده می شود. اگرچه ارقام اعلام شده اساساً آمار و ارقام رسمی دولتی هستند، با این حال گفته می شود که تاکنون اعتصاب حدود ۲ میلیون کارگر در سراسر کشور را با خود همراه کرده است. اما نباید تردید داشت که انتشار ارقام از سوی اتحادیه ها، شمار بیشتری از کارگران شرکت کننده در اعتصاب را نشان خواهد داد.

ابعاد اعتصاب، نفس گیر و عظیم بود؛ به علاوه، از هر ۱۰ اعتصاب کننده، ۷ نفر را زنان تشکیل می داده اند. بخش های زیادی از کارگرانی که هرگز پیش از این وارد اعتصاب نشده بودند، احساس کردند که دولت با حمله اخیر به حقوق مستمری دیگر، پا را از گلیم خود دراز کرده است. حتی "متخصصین" یقه سفیدی که به دولت محافظه کار رأی داده بود، وارد اعتصاب شدند! برخی از گروه هایی که برای نخستین بار به اعتصاب پیوستند، عبارتند از: مدیران مدرسه، کارمندان رده بالای دولتی، روانشناسان، فیزیوتراپیست ها و غیره.



ما نگاهی به سه محل مختلف واقع در خیابان اوستن در مرکز لندن داشتیم تا با معترضین صحبت کنیم و از "افکار عمومی" پیرامون اعتصاب آگاه شویم. این "افکار عمومی" چیزیه که رسانه های بورژوازی- اعم از دولتی یا خصوصی- معمولاً نسبت به آن علاقه ای خاص دارند و به طور سیستماتیک از آن برای دامن زدن به ضدیت با کارگران اعتصابی استفاده می کنند.

سردبیر:

مازیار رازی

همکاران این شماره:

مازیار رازی، کیوان نوفرستی، آرمان پویان، فعالین

شبکه همبستگی کارگری

پست الکترونیکی:

militantmag@gmail.com

نشانی وب سایت:

<http://mlitaant.cloudaccess.net/>

نشریه میلیتانت هر ماه پس از انتشار،

بر روی وبلاگ قرار می گیرد.

رفقا! در حد توان خود، با نشریه همکاری کنید!